

تحولات لیبی، مدلیته؟ یا عبرت؟

۱ - مقدمه

هیلاری کلینتون رئیس دیپلماسی آمریکا در مصاحبه‌ای که اخیراً با بخش فارسی BBC و VAO داشت، کوشید که تحولات اخیر لیبی را یک الگو و نمونه و مدلیته برای کشورهای جهان سوم و از جمله مردم ایران قلمداد کند و دخالت نظامی ناتو و آمریکا و غرب در لیبی را، پاسخ به درخواست مردم لیبی اعلام کند و جهت فراهم شدن زمینه دخالت نظامی ناتو و آمریکا به ایران، مردم ایران را دعوت به الگوگیری از مردم لیبی کرد و علت عدم حمایت آمریکا از جنبش سبز در سال ۸۸ را به خاطر عدم درخواست رهبران جنبش سبز از آمریکا دانست و در خاتمه از مردم ایران خواست تا در شرایط فعلی با الگوگیری از تحولات لیبی و اعتلای جنبش خود، زمینه را جهت دخالت نظامی ناتو و آمریکا فراهم کنند. در این رابطه بر آن شدیم تا با کنکاشی در تحولات اخیر لیبی ادعای وزیر امور خارجه آمریکا را مورد بررسی قرار بدهیم تا بینیم تا چه اندازه دخالت‌های نظامی ناتو به سرکردگی امپریالیسم آمریکا توانسته است برای مردم افغانستان و عراق و لیبی رهائی و دموکراسی به ارمغان بیاورد، و اینکه آیا اصلاً آمریکا دخالت نظامی‌اش در کشورهای افغانستان و عراق و لیبی آنچنانکه خود مدعی است به خاطر پاسخ به درخواست مردم و برپائی نظام دموکراسی در این کشورها بوده است؟ یا اینکه بالعکس، حمله نظامی به این کشورها در راستای استراتژی خاورمیانه بزرگ و حل بحران نظام سرمایه‌داری جهانی و حفظ موقعیت تک پایه‌ای ژاندارمی امپریالیسم آمریکا در نظم نوین جهانی - که از بعد از فرو پاشی بلوک شرق مستقر شده است - و محاصره سیاسی و اقتصادی غول‌های جدید اقتصادی مانند روسیه و هند و برزیل و به خصوص غول بزرگ اقتصادی - سیاسی کشور چین که تا سال ۲۰۱۶ به عنوان بزرگترین اقتصاد جهانی ظاهر خواهد شد، می‌باشد؟ البته در این رابطه بهتر است از لیبی آغاز بکنیم.

۲ - دخالت نظامی امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در لیبی تحت لوای ناتو حمایت یا تجاوز؟

قطعه‌نامه شماره ۱۹۷۰ شورای امنیت که بر پایه محورهای ذیل قرار داشت، مهمل و مستمسک بین‌المللی امپریالیسم جهانی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا جهت تجاوز نظامی به لیبی شد:

الف - خشونت فراگیر و قتل عام مخالفین توسط حکومت قذافی را تا ۱۵ فوریه مصداق جنایت علیه بشریت خواند.

ب - جهت حفاظت از جان شهروندان و ممانعت از انتقال تسلیحات نظامی، فضای کشور لیبی را منطقه ممنوعه پرواز هواپیماها اعلام کرد، که برای انجام این آیتم آخر دست امپریالیسم جهانی جهت تجاوز نظامی به کشور لیبی باز شد.

دموکراسی وارداتی یا دموکراسی خلقی و مردمی،

دموکراسی آمریکائی یا دموکراسی بومی

دموکراسی تحمیلی یا دموکراسی انتخابی،

دموکراسی سرنیزه‌ائی یا دموکراسی آگاهی‌بخش

آمریکا بعد از جنگ بین‌الملل:

اگرچه انقلاب اکتبر روسیه بزرگترین دستاورد جنگ بین‌الملل اول بود، ولی در تحلیل نهائی قدرت فاتح دو جنگ بین‌الملل امپریالیسم آمریکا بود که جنگ‌های بین‌الملل باعث گردید تا به عنوان قدرت مسلط و امپریالیستی تازه نفس (که کمترین صدمه از دو جنگ بین‌الملل نصیبش گردید)، متولی نظم نوین جهان بعد از جنگ بشود. بنابراین اگر بگوئیم که جنگ بین‌الملل باعث متولد شدن دو مولود در دو قطب جهان گردید (در یک طرف سوسیالیسم دولتی با قرائت لنینیستی از مارکسیسم و در قطب دیگر امپریالیسم آمریکا بر پایه کاپیتالیسم عریان) سخنی به گزاف نگفته‌ایم، لذا در این رابطه بود که بعد از دو جنگ بین‌الملل بر پایه نظم نوین جدید تحمیلی جهانی، امپریالیسم آمریکا خود را به عنوان وارث غنایم دو جنگ درآورد و از این مرحله تاریخی بود که کشور آمریکا به عنوان یک کشور امپریالیستی وارد بازی شطرنج تقسیم بازتقسیم بازارهای جهانی شد و به عنوان یک اقتصاد برتری که یک سوم کل تولید ناخالص کره زمین را صاحب بود، کوشید که حتی با طرح مارشال نه تنها بر بازارهای کشورهای پیرامونی که تا قبل از جنگ بین‌الملل در خدمت اقتصاد کشورهای امپریالیستی متحدین و متفقین بود، سلطه پیدا کند. حتی خود کشورهای متروپل امپریالیستی (منهای کشور روسیه که با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تحت کشور اتحاد جماهیر شوروی و بعداً بلوک شرق به عنوان یک قدرت متخاصم و رقیب در تقسیم بازتقسیم جهان بر پایه نظم نوین جهان بعد از جنگ ظاهر شد) که بعد از دو جنگ به صورت بیابان‌های سوخته در آمده بودند تحت سلطه خود در آورد، و از این مرحله بود که اقتصاد کاپیتالیستی آمریکا بر پایه برتری ارزش خود در عرصه مالی و برتری تولیدات نظامی در عرصه کالائی، وارد فرآیند مالی و نظامی شد و امپریالیسم آمریکا به صورت تک سوار ژاندارمی اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان را در چنگ خود گرفت. ولی آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه از همان زمان ظهور امپریالیسم آمریکا به عنوان یک قدرت غالب امپریالیستی در پازول سرمایه‌داری جهانی، مهمترین موضوعی که برای آمریکا مطرح بود مکانیزم سلطه بر کشورهای متروپل و کشورهای پیرامونی بود، که از آنجائیکه امپریالیسم آمریکا آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم ظهور امپریالیستی‌اش مولود دو جنگ بین‌الملل و بمب اتمی ارتش و لشکر و قدرت نظامی‌اش بود،

"ادامه: دموکراسی وارداتی..."

لذا امپریالیسم آمریکا از همان اوان ظهور با چهره نظامی گری و مشت‌های چدنی بر خلق‌های جهان و دولت‌های متروپل ظاهر شد و در همین راستا از همان آغاز کوشید تا مکانیزم سلطه خود را بر فاکتور بمب اتمی، کودتا، تجاوز نظامی، جنگ، سرکوب و حمایت از رژیم‌های مرتجع و مستبد استوار بکند (که در این رابطه از بمب اتمی هیروشیما و ناکازاکی گرفته تا جنگ کره و چین و ویتنام و بالاخره کودتاهای نظامی بر علیه مصدق در ایران و آئنده در شیلی و سوکارنو در اندونزی و حمایت مالی و نظامی و سیاسی از تمامی رژیم‌های مرتجع و مستبد از پهلوی دوم گرفته تا رژیم مرتجع عربستان و اردن و کشورهای خلیج و پینوشه و سوهارتو و حمایت از کودتاهای نظامی ضد دموکراتیکی که از بعد از جنگ بین‌الملل در کشورهای پیرامونی به صورت یک امر روزمره در آمده بود و... می‌توانیم به عنوان مثال مطرح کنیم).

اما آنچنانکه ناپلئون بناپارت می‌گفت: «با سرنیزه هر کاری می‌توان کرد، فقط روی آن نمی‌توان نشست»، لذا امپریالیسم آمریکا اگرچه تا آخر دهه اول بعد از جنگ بین‌الملل دوم توانست تقریباً سلطه نظامی و ژاندارمی خود را بر کشورهای پیرامونی توسط جنگ و کودتا و تجاوز نظامی و سرنیزه تثبیت نماید، ولی رشد خودآگاهی خلق‌ها به خصوص از بعد از جنگ بین‌الملل دوم که باعث شد تا سونامی انقلاب و جنبش و مبارزات رهایی بخش تقریباً در تمامی کشورهای تحت سلطه پیرامونی از قاره آمریکا گرفته تا آسیا و آفریقا به راه بیافتد، باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا سلطه خود را بر کشورهای پیرامونی شناور ببیند. مضافاً بر آن از آنجائیکه قدرت رقیب جهانی خود یعنی بلوک شرق تحت هژمونی اتحاد جماهیر شوروی از بعد از جنگ بین‌الملل دوم توانسته بود بر تضادهای داخلی خود سوار بشود و مرحله استقرار و تثبیت حاکمیت خود را حاصل نماید، لذا از بعد از جنگ بین‌الملل دوم در عرصه نظم بین‌الملل ظاهر شده و ادعای سهم خواهی در تقسیم بازارهای جهانی در کنار امپریالیسم جهانی آمریکا داشت و با حضور نظامی و سیاسی و ایدئولوژیک در کشورهای پیرامونی حاکمیت نظامی و سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا در کشورهای پیرامونی را به چالش گرفت، که اینهمه باعث گردید تا از اواسط دهه ۶۰ قرن بیستم امپریالیسم آمریکا جهت تثبیت سلطه خود بر کشورهای پیرامونی، پروژه رفرم اقتصادی در کشورهای تحت سلطه در راستای استحاله مناسبات ماقبل سرمایه‌داری این کشورها به مناسبات سرمایه‌داری وابسته که فراهم کننده بازار مصرف کالاهای آمریکا و بسترساز سرمایه گذاری مالی برای امپریالیسم آمریکا بود، در دستور کار خود قرار دهد.

از این مرحله بود که شعار «رفرم اقتصادی» جانشین شعار «سرکوب و جنگ و کودتای و تجاوز نظامی» سردمداران حکومت امپریالیستی آمریکا در کشورهای پیرامونی شد (که رفرم ارضی و مناسبات در کشور ایران در سال ۴۲ توسط پهلوی دوم در زمان کندی که پهلوی دوم را مجبور به انجام آن کرد و مطابق آن باعث گردید تا مناسبات کشور ما از مرحله زمین‌داری وارد مرحله سرمایه‌داری وابسته بشود، در این رابطه قابل تحلیل می‌باشد). مطابق پروژه رفرم مناسبات شعار امپریالیسم آمریکا که تا آن زمان بر «جنگ و کودتا و تجاوز و کشت و کشتار» بود، تغییر کرد و بدل به شعار «رفرم بدهید تا تثبیت بشوید»، شد. که مطابق آن امپریالیسم آمریکا کوشید تا علاوه بر اینکه با استحاله مناسبات ماقبل سرمایه‌داری به مناسبات سرمایه‌داری وابسته بازار مصرف و بازار سرمایه گذاری در کشورهای پیرامونی فراهم کند، شرایط جهت تثبیت اجتماعی حکومت‌های دست‌نشانده مهیا نماید. چراکه به موازات شکل‌گیری

طبقه بورژوازی و طیف خرده بورژوازی شهری این حکومت‌های سرنیزه‌ائی می‌توانند دارای پایگاه طبقاتی اجتماعی بشوند که خود این امر در کوتاه مدت زمینه تثبیت این حکومت‌ها را فراهم می‌کرد. بنابراین فرآیند اول مکانیزم سلطه امپریالیسم آمریکا از بعد از جنگ اول و دوم تا اواسط دهه ۶۰ یعنی مدت نزدیک به نیم قرن ادامه داشت. اما فرآیند دوم از اواسط دهه ۶۰ تا اواخر قرن بیستم ادامه پیدا کرد در دهه آخر قرن بیستم با فروپاشی بلوک شرق به سرکردگی اتحاد جماهیر شوروی به موازات تک سواره شدن مجدد آمریکا در نظم مجدد جهانی شرایط نوینی در عرصه مکانیزم سلطه منوئل برای امپریالیسم آمریکا بوجود آمد، که دیگر امکان استمرار سلطه برای امپریالیسم آمریکا بر پایه فرآیند اول (یعنی فرآیند سرنیزه‌ائی، کودتا، جنگ، بمب اتمی، تجاوز، کشت و کشتار و...) و فرآیند دوم (که همان فرآیند رفرم مناسبات ماقبل سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه بود) وجود نداشت. این شرایط نوین عبارت بودند از:

الف - رهایی جغرافیائی و سیاسی کشورهای بلوک شرق از اروپای مرکزی، یعنی از آلمان گرفته تا اروپای شرقی و آسیا مرکزی و... که تمامی این‌ها مناسبات ماقبل سرمایه‌داری خود را تحت لوای مناسبات سوسیالیسم دولتی اتحاد جماهیر شوروی پشت سر گذاشته بودند؛ لذا دیگر این پروژه و فرآیند دوم در این کشورها فونکسیون مثبتی نداشت.

ب - از بین رفتن استراتژی دیوار نظامی حول بلوک شرق توسط پیمان‌های نظامی منطقه‌ائی.

ج - روی آوری اقتصادی کشورهای سوسیالیست دولتی به سمت اقتصاد آزاد سرمایه‌داری از کوبا تا چین و روسیه و...

د - بن بست دکتترین توسعه اقتصادی بر پایه مناسبات اقتصاد آزاد سرمایه‌داری در چارچوب فرآیند دوم به علت عدم امکان توسعه سیاسی در کشورهای پیرامونی با وجود حاکمیت‌های مرتجع، سنتی، کودتایی، وابسته، توتالی‌تر و دسپاتیسم و...

لذا در این رابطه بود که فرآیند سوم مکانیزم سلطه در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار گرفت که مطابق آن، توسعه سیاسی بر پایه لیبرالیسم سیاسی، تحت لوای دموکراسی وارداتی، شعار فرآیند سوم پروسه مکانیزم سلطه امپریالیسم آمریکا درآمد. مزیتی که این فرآیند نسبت به دو فرآیند قبلی برای امپریالیسم آمریکا داشت عبارت بود از اینکه:

اولاً شعار تکیه بر تقدم توسعه سیاسی بیش از کشورهای تحت سلطه پیرامونی می‌توانست برای خیل کشورهای رها شده از بلوک شرق که از جهنم فضای اختناق حکومت‌های توتالی‌تر نجات پیدا کرده بودند دارای فونکسیون باشد.

ثانیاً با طرح شعار اولویت توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی، در آن دسته از کشورهای تحت سلطه آمریکا که قبلاً رفرم اقتصادی در آن کشورها به علت عدم وجود توسعه سیاسی به بن بست رسیده بود، شرایط جهت تثبیت نظام سرمایه‌داری وابسته فراهم می‌کرد. در این رابطه بود که با فروپاشی بلوک شرق و منوئل شدن نظم نوین جهانی در اواخر قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یک، فرآیند سوم مکانیزم سلطه آمریکا بر پایه توسعه سیاسی توسط دموکراسی وارداتی در دستور کار قرار گرفت و مطابق این فرآیند بود که جهت ورود دموکراسی وارداتی یا دموکراسی آمریکائی به کشورهای پیرامونی، امپریالیسم آمریکا توسط مکانیزم‌های مختلف ذیل وارد عمل شد:

۱ - ایجاد اصلاحات نارنجی در کشورهای رها شده بلوک شرق توسط حمایت از جناح‌های طرفدار اقتصاد سرمایه‌داری یا اقتصاد

آغاز تاکنون سه فرآیند طی کرده است که عبارتند از:

۱ - فرآیند سرکوب، کودتا، بمب اتمی، جنگ و تجاوز عریان به کشورهای تحت سلطه بوده است، که این فرآیند از همان دوران جنگ بین‌الملل با بمب اتمی هیروشیما و ناکازاکی آغاز شد و پس از آن با جنگ کره و چین ویتنام و کودتاهایی بر علیه مصدق و سوکارنو و آئنده و... که جنبش‌های دموکراتیک مردمی پس از جنگ بین‌الملل بودند، ادامه پیدا کرد و با حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی از رژیم‌های ارتجاعی کودتایی که بعد از جنگ در کشورهای پیرامونی حاکم شده بودند دنبال شد، و بالاخره با حمایت استراتژیک از تکوین و موجودیت و تجاوزات دولت اسرائیل در منطقه خاورمیانه به عنوان ژاندارم منافع امپریالیسم آمریکا این پازل کامل گردید.

۲ - فرآیند دوم استراتژی آمریکا جهت تثبیت سلطه خود بر کشورهای پیرامونی از نیمه دهه ۶۰ قرن بیستم با پیروزی جناح دموکرات‌ها بر جناح محافظه کاران آغاز شد، که در این فرآیند امپریالیسم آمریکا کوشید به جای سلطه سیاسی و نظامی فرآیند اول، بر پیوند اقتصادی و سلطه اقتصادی تکیه کند که در این رابطه بزرگترین مانع امپریالیسم آمریکا مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه‌داری کشورهای پیرامونی بود که مانع سرمایه‌گذاری و گسترش بازارهای مصرفی و شکل‌گیری طبقه بورژوازی که بزرگترین حامیان امپریالیسم هستند می‌شد؛ لذا در این رابطه بود که شعار امپریالیسم آمریکا در این مرحله از صورت «تکیه بر سرنیزه و سرکوب» بدل به انجام «رفرم و اصلاحات اقتصادی» جهت استقرار مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای تحت سلطه و پیرامونی شد، که رفرم اصلاحات ارضی در سال ۴۲ توسط پهلوی دوم در ایران در این رابطه شکل گرفت و به موازات ایران در همین زمان فرآیند تکیه بر اصلاح مناسبات تولیدی و استحاله مناسبات ماقبل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری کمپرادور یا وابسته در تمامی کشورهای پیرامونی تحت سلطه امپریالیسم آمریکا جاری و ساری گشت. این فرآیند که تا دهه آخر قرن بیستم یعنی فرو پاشی بلوک شرق ادامه داشت تا اندازه‌ای توانست شرایط تثبیت سلطه اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا را امکان‌پذیر سازد، البته این موضوع به معنای آن نیست که امپریالیسم آمریکا در فرآیند دوم کودتا و حمایت از رژیم‌های مرتجع و جنگ و تجاوز نظامی به کشورهای پیرامونی در کنار استراتژی فوق فراموش کرده باشد، بلکه بر عکس این موضوع دلالت بر آن می‌کند که سیاست غالب امپریالیسم آمریکا در مرحله دوم بر عکس مرحله اول که خشونت و سرنیزه و سرکوب مطلق و عریان پلیسی و نظامی بود در مرحله دوم بر وابستگی اقتصادی توسط مناسبات وابسته سرمایه‌داری تغییر کرد، اما پیشرفت فرآیند دوم در کشورهای پیرامونی در بستر زمان یک پارادوکس ساختاری بوجود آورد چرا که از آنجائیکه با استحاله ساختار اقتصادی و طبقاتی در کشورهای پیرامونی توسط تغییر مناسبات تولیدی و استقرار سرمایه‌داری وابسته به موازات تحول طبقاتی و رشد شهرنشینی و رشد ابزار تولید در اینگونه کشورها توسعه اقتصادی بر پایه راه رشد سرمایه‌داری نیازمند توسعه سیاسی نیز می‌باشد. با عنایت به اینکه استراتژی آمریکا در کشورهای پیرامونی در فرآیند دوم بر پایه حفظ همان نظام‌های وابسته و مرتجع حکومتی بود، لذا این امر باعث گردید تا تمامی کشورهای وابسته از دهه ۷۰ در بستر همین مناسبات سرمایه‌داری وابسته دچار بحران اجتماعی و سیاسی بشوند، که انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ ایران و هم پای آن انقلاب نیکارگونه توسط ساندنیست‌ها در این رابطه قابل تبیین می‌باشد.

۳ - فرآیند سوم استراتژی سلطه امپریالیسم آمریکا که از بعد از فرو

آزاد در برابر حامیان گذشته دولتی اقتصاد که بعد از فروپاشی بلوک شرق به حمایت از حکومت جدید روسیه می‌پرداختند که اصلاحات نارنجی اوکراین و گرجستان و... در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند.

۲ - حمایت مالی، سیاسی، تبلیغاتی از جناح‌های طرفدار اقتصاد بازار، در برابر جناح‌های سوسیالیستی جهت نفی دموکراسی ساختاری و انقلابی توسط دموکراسی وارداتی آمریکائی. مقابله با پیروزی ساندنیست‌ها در انتخابات دموکراتیک نیکاراگوئه و پیروزی جناح راست در دو مرحله در نیکاراگوئه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۳ - اشغال نظامی کشورها و سرنگون کردن حکومت‌های ضد آمریکائی این کشورها و مستقر کردن دموکراسی آمریکائی توسط سرنیزه در این کشورها، که افغانستان و عراق و لیبی در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۴ - مقابله کردن با دموکراسی‌های ساختاری و خودجوش مردمی جهت جایگزین کردن با دموکراسی وارداتی، که سرکوب دموکراسی الجزایرو مردم فلسطین و... در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

۵ - منحرف کردن جنبش دموکراتیک بهار عربی از صورت جنبش دموکراتیک ساختاری و مردمی و خودجوش به جنبش دموکراسی وارداتی از نوع آمریکائی، که موضوع مصر و... در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

بنابراین ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد این‌که:

الف - امپریالیسم آمریکا قدرت فاتح دو جنگ بین‌الملل بوده است.

ب - از بعد از دو جنگ بین‌الملل آمریکا کوشید تحت نظم نوین جهانی و نهادهای بین‌المللی سطره نظامی، سیاسی و اقتصادی خود را بر کل جهان تثبیت کند.

ج - در فاصله بین دو جنگ ابتدا فاشیسم و بعدا اردوگاه شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی به عنوان رقیب امپریالیسم آمریکا در عرصه تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی ظاهر شدند که امپریالیسم آمریکا در جهت محدود سازی و نفی مطلق آن‌ها استراتژی نظامی، سیاسی و اقتصادی خود را تعریف کرد. آنچنانکه در شرایط فعلی در جهت نفی دو قدرت چین و روسیه، آمریکا استراتژی امپریالیستی خود را تعریف می‌کند.

د - امپریالیسم آمریکا از بعد از دو جنگ نه تنها کوشید به عنوان یک قدرت جهان‌خوار تهاجمی تازه نفس، وارد میدان شود تا بازارهای امپریالیستی‌های شکسته خورده پیر متحدین و متفقین را تحت سطره خود درآورد و میراث خوار تمامیت خواه دو جنگ بشود، بلکه مهم‌تر از آن توسط طرح مارشال کوشید حتی خود کشورهای امپریالیستی شکست خورده را به صورت بازار سرمایه‌گذاری خود درآورد.

ه - از بعد از دو جنگ بین‌الملل پس از فتح بازارهای جهانی کشورهای امپریالیستی متحدین و متفقین در کشورهای پیرامونی آسیا و آفریقا و اروپای شرقی و آمریکای مرکزی و جنوبی مهم‌ترین دغدغه امپریالیسم آمریکا نگهداری این کشورهای تحت سلطه بود (چراکه به قول ارسطو «جهان‌گیری ساده است، جهان‌داری سخت خواهد بود»). به خصوص که از بعد جنگ بین‌الملل دوم جنبش استقلال طلبانه و رهائی بخش خلق‌ها در تمامی کشورهای پیرامونی و تحت سلطه بر علیه امپریالیسم آمریکا، قدرت جهان‌خوار امپریالیستی تمامیت خواه منویل تازه نفس از راه رسیده آمریکا را، به چالش کشیده بود. در این رابطه استراتژی امپریالیسم آمریکا از

نطفه سرکوب بکند. بنابراین جنبش بهار عربی در شرایط فعلی به عنوان یک فرآیند چهارم استراتژی مکانیزم سلطه امپریالیسم آمریکا درآمده است که به عنوان یک آفت عمده تمامی تحولات سیاسی در کشورهای عربی از مصر و تونس گرفته تا لیبی و سوریه و بالاخره بحرین و عربستان و... تهدید می‌کند، و تا زمانی که مبارزات دموکراسی خواهانه خلق عرب در بستر مبارزه ضد امپریالیستی آمریکا حل نشود امکان نیل به دموکراسی خودجوش مردمی و آگاهانه برای هیچکدام از کشورهای عربی از مصر و تونس گرفته تا لیبی و عراق و سوریه و... وجود نخواهد داشت.

ط - در خصوص کشور ایران و رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر آن در شرایط فعلی استراتژی آمریکا بر پایه آیت‌های ذیل استوار می‌باشد:

۱ - امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند تا موضوع تضاد با رژیم ایران را در چارچوب استراتژی خاورمیانه بزرگ حل نماید.

۲ - استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا بر پایه سلطه امپریالیسم آمریکا بر کل خاورمیانه به عنوان منبع استراتژیک انرژی جهان و شاهراه اقتصادی بین اروپا و آسیا و آفریقا و حساس‌ترین منطقه ژئوپلیتیک بین‌المللی می‌باشد.

۳ - استراتژی امپریالیسم آمریکا در جهت سلطه بر خاورمیانه بزرگ بر پایه ژاندارمی کشور اسرائیل و صهیونیسم بین‌الملل قرار دارد.

۴ - ترکیه سعی می‌کند تا تحت لوای ناتو و پایگاه‌های نظامی امپریالیسم جهانی و پاچه خواری سیاسی امپریالیسم غرب و آمریکا، علاوه بر اینکه شرایط جهت عضویت در اتحادیه اروپا را برای خود فراهم کند، در ژاندارمی خاورمیانه بزرگ در کنار اسرائیل برای خود جایگاهی تعیین کند.

۵ - جهت حفظ هژمونی اسرائیل بر خاورمیانه بزرگ نیاز به برتری استراتژیک نظامی اسرائیل در منطقه می‌باشد که این امر تنها با انحصاری کردن سلاح اتمی در دست اسرائیل ممکن می‌باشد. بطوریکه برآورد اولیه تمامی کارشناسان بین‌المللی بر وجود حداقل ۲۰۰ بمب اتمی در زرادخانه اتمی اسرائیل در شرایط فعلی است.

۶ - جهت حفظ برتری استراتژیک اسرائیل در منطقه از نظر امپریالیسم آمریکا و ژاندارم منطقه‌ای او هیچ کشور دیگری در خاورمیانه حق داشتن سلاح اتمی ندارد؛ لذا در این رابطه است که هر گونه تلاش اتمی در کشورهای خاورمیانه فوراً توسط حمله نظامی اسرائیل از بین می‌رود، مثل عراق و سوریه؛ لذا در این رابطه مهم‌ترین موضوعی که امروز به عنوان نوک پیکان حمله امپریالیسم آمریکا و اسرائیل به رژیم مطلقه فقهانی ایران قرار گرفته است، موضوع اتمی شدن ایران و مسلح شدن رژیم ایران به سلاح اتمی است. البته بر عکس آنچه امپریالیسم آمریکا در این رابطه مطرح می‌کند موضوع جهت به خطر افتادن امنیت اروپا و آمریکا نیست، بلکه فقط بر هم خوردن توازن قدرت در خاورمیانه بزرگ است که امکان ژاندارمی را از اسرائیل می‌گیرد و گرنه حداکثر بمب اتمی که ایران بتواند و بخواهد بسازد در ده سال آینده بیشتر از انگلستان دست تجاوز نمی‌کند، که در برابر زرادخانه اتمی امپریالیست‌ها و حتی خود اسرائیل هیچ است. مضافاً بر اینکه اصلاً سلاح اتمی در این شرایط برای هیچکس قابل استفاده عملی نیست، زیرا استفاده کننده از این گونه سلاح‌ها در شرایط فعلی بین‌المللی زودتر از کشور مضروب، کشور ضارب نابود می‌شود. تنها فونکسیون سلاح اتمی در شرایط فعلی تغییر توازن قوا و تثبیت حکومت‌ها در برابر تجاوز امپریالیست‌ها می‌باشد، آنچنانکه در رابطه با کشور کره شمالی دیدیم که از زمانیکه قدرت اتمی خود را عریان کرد تمامی کشورهای امپریالیستی ماست‌های خود را در

پاشی بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم در دستور کار امپریالیسم آمریکا قرار گرفت، تکیه بر توسعه سیاسی به موازات توسعه اقتصادی بر پایه راه رشد سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی توسط مدلیته دموکراسی فرمالیته نوع آمریکائی که توسط آن علاوه بر اینکه شرایط جهت توسعه اقتصادی بر الگوی راه رشد سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی آماده می‌شود باعث از میان رفتن انگیزه تغییر و تحول و انقلاب در جامعه‌های تحت سلطه که در حال گذار از سنت به مدرنیته می‌باشند، می‌شود. در این رابطه بود که شعار «اصلاحات سیاسی بر الگوی دموکراسی فرمالیته آمریکائی» در کشورهای پیرامونی در دستور کار امپریالیست‌های آمریکائی قرار گرفت و آمریکا از هر طریق ممکن می‌کوشد که به این شعار خود لباس واقعیت ببوشاند. از انقلاب نارنجی در کشورهای تحت سلطه بلوک شرق سابق مثل اوکراین و گرجستان و... گرفته تا تجاوز و اشغال نظامی صربستان و افغانستان و عراق و لیبی و... و دخالت‌های جهت سرکوب دموکراسی‌های مردمی در کشورهای مثل مصر، بحرین، یمن و...

ز - از بعد از شروع بهار عربی از آنجائیکه امپریالیسم آمریکا احساس کرد که جنبش بهار عربی یک جنبش دموکراتیک می‌باشد که به صورت مردمی و آگاهانه در صدد برپائی نظام‌های دموکراسی در کشور خود می‌باشند، با توجه به حساسیت منطقه خاورمیانه با تمام توان کوشید که گردونه و افسار این جنبش سرکش را به چنگ خود بگیرد. در همین رابطه بود که به کمک حکومت‌های ترکیه، عربستان سعودی، امارات، قطر و مصر، امپریالیسم آمریکا افسار این جنبش را در دست گرفت و در راستای فرآیند سوم خود کوشید توسط آن با سرکوب و منحرف کردن مبارزه دموکراسی خواهانه آگاهانه و اختیاری خلق عرب به تزریق دموکراسی وارداتی در این کشورها بر الگوی دموکراسی عراق و افغانستان اقدام نماید.

ح - مکانیزم امپریالیسم آمریکا در انحراف جنبش دموکراسی خواهانه بهار عربی صورت یکسانی نداشت و برحسب جایگاه موضع رژیم‌های سیاسی حاکم بر این کشورها با امپریالیسم آمریکا تغییر می‌کرد. مثلاً در آن دسته از کشورهای عربی که رژیم‌های سیاسی آن‌ها قبلاً موضع خصمانه با آمریکا داشتند مثل لیبی و سوریه، بر پایه آنتاگونیسم کردن جنبش بهار عربی و تبدیل کردن زیرساخت‌های اقتصادی این کشور به بیابان سوخته شرایط جهت ورود دموکراسی آمریکائی فراهم کند. آنچنانکه این استراتژی در رابطه با لیبی همراه با سقوط قذافی و دولت وابسته‌ای که در حال شکل گرفتن بر الگوی عراق و افغانستان می‌باشد، قابل توجه می‌باشد. که البته همین استراتژی در باب سوریه توسط آمریکا، ترکیه، عربستان، قطر و... در حال تکرار می‌باشد؛ و اما در خصوص کشورهای مرتجعی که رژیم‌های سیاسی آن‌ها وابسته به امپریالیسم آمریکا می‌باشند، مثل بحرین، اردن و یمن موضع امپریالیسم آمریکا صورتی کاملاً عکس دارد. چرا که آمریکا می‌کوشد تا با دخالت مستقیم و غیرمستقیم توسط عربستان و قطر و... جنبش مردمی این کشورها را سرکوب کند تا توسط آن شرایط برای انحراف جنبش دموکراتیک بهار عربی در اینگونه کشورها فراهم بشود و در کشور مرتجع و سرسپرده‌ای مثل عربستان، کویت، امارات، قطر و... که به لحاظ معیارهای دموکراتیک حتی زنان آن شناسنامه و حق رانندگی هم ندارند، تا چه رسد به اینکه مردمش حق دخالت در تعیین سرنوشت سیاسی خود داشته باشند. در اینگونه کشورهای عربی از آنجائیکه امپریالیسم آمریکا در این کشورها دارای منافع استراتژیک می‌باشد که دست یابی به این منافع در گرو وجود این رژیم‌های مرتجع است، لذا امپریالیسم آمریکا با برنامه ریزی‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، نظامی و پلیسی توسط این رژیم‌های مرتجع، سعی می‌کند جنبش دموکراسی خواهانه در این گونه کشورهای عربی در

"ادامه: تحولات لیبی..."

زیرا از آن تاریخ تا این زمان که مدت هفت ماه می‌گذرد، امپریالیسم جهانی بیش از ۳۰ هزار پرواز بر فراز لیبی داشته‌اند که توسط آن بیش از ۸۰۰۰ هدف نظامی، سیاسی، اقتصادی و مردمی در لیبی را نابود کرده‌اند و بیش از ۵۰۰۰۰ بمب و موشک بر سر مردم و اقتصاد لیبی ریخته‌اند و بین ۶۰ تا ۱۰۰ هزار نفر از مردم لیبی را توسط این تجاوز نابود کرده‌اند؛ و طبق آمار خود آن‌ها، بیش از سه میلیارد دلار هزینه این تجاوز نظامی کرده‌اند که یک میلیارد دلار آن توسط کشورهای عربستان و قطر و کویت و امارات پرداخت شده و دو میلیارد دلار آن توسط مالیات کشورهای متروپل امپریالیستی تامین می‌گردد. البته تقریباً تمامی زیر ساخت‌های اقتصادی لیبی توسط این حملات نظامی نابود شده‌اند به طوری که امروز مردم لیبی از حداقل امکانات معیشتی و زندگی محروم‌اند و حاصل نهائی این حمله آن شد که تا با قتل فجیع و مشکوک و ابهام آمیز که به عنوان اسیر جنگی تسلیم آن‌ها شده بود، و نمایش اهانت آمیز جنازه عریان او و دفن غیر انسانی او در بیابان‌های لیبی و اعدام دست بسته و بدون دادگاه و محاکمه ۳۳ نفر از هواداران قذافی در همان روز بعد از اعلام پیروزی از تاریخ ۱۰ آبان ماه ۱۳۹۰ پیمان آتلانتیک شمالی یا ناتو رسماً پایان غائله را اعلام کرد، و از همان زمان ۱۳ دولت غربی که در راس آن‌ها آمریکا و انگلستان و فرانسه و... می‌باشند بدون مجوز نهادهای بین‌المللی و سازمان ملل متحد، ائتلافی به نام دوستان لیبی تشکیل دادند که کار این ائتلاف رسماً از ۱۰ آبان ماه در لیبی آغاز شده است که البته هزینه این ائتلاف را فعلاً قطر متقبل شده است که رهبری اسمی این ائتلاف جهت کسب هویت بدست آن می‌باشد.

اما قبل از هر چیز در خصوص تحولات اخیر لیبی چند سوال استراتژیک مطرح می‌باشد که تاکنون بدون پاسخ مانده است:

۱ - چرا از ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ که مردم در شهر بنغازی جنبش خود را آغاز کردند به مجرد شروع این جنبش، بدون سیر مرحله دموکراتیک، این جنبش قهرآمیز و آنتاگونیست شد؟

۲ - اگر عامل قهر و خشونت و سرکوب، رژیم قذافی را دلیل این امر بدانیم، آیا خشونت قذافی در آن تاریخ بیشتر از خشونت هفت ماهه عبدالله صالح در یمن و آل خلیفه در بحرین بوده است؟

۳ - اگر زمینه عینی و ذهنی اجتماعی را عامل این استحاله آنتاگونیستی بدانیم، آیا در عربستان سعودی، یمن، بحرین، کویت، قطر، امارات و... شرایط عینی و ذهنی وضعیتی بهتر از لیبی دوران قذافی دارند؟

۴ - چرا در اواخر فوریه ۲۰۱۱ زمانی که مصطفی عبدالجلیل وزیر دادگستری سابق حکومت قذافی از طرابلس به بنغازی فرار کرد و با جمع آوری ۳۰ نفر از شخصیت‌های سیاسی حکومت قذافی، شورای ملی لیبی را تشکیل داد، اولین کشوری که با مصطفی عبدالجلیل در همان تاریخ وارد مذاکره شد و حمایت خود را از شورای ملی لیبی همراه با سرنگون کردن حکومت قذافی مشروط به واگذاری ۳۵٪ امتیاز نفت لیبی را کرد، امپریالیست فرانسه و دولت سارکوزی بود؟

۵ - چرا تسخیر و سقوط شهر طرابلس توسط لژیونرهای فرانسوی و نیروهای ویژه زمینی انگلیس و نیروهای ویژه دریایی آمریکایی به رهبری بلج و گروه مجاهدین اسلامی صورت گرفت (که این گروه تا سال ۲۰۰۱ تحت نام رزمندگان اسلامی در افغانستان با حمایت آمریکا و عربستان سعودی با کشور سابق شوروی می‌جنگیدند و خود آمریکا، بلج را زنده در کشورهای آسیایی ربود و با اعلام پیوند با القاعده تحویل کشور لیبی داد)؟

برابر او کیسه کردند.

۷ - حقوق بشر و تروریسم خاکریزهای دوم و سوم امپریالیسم آمریکا در حمله به ایران می‌باشد.

۸ - استراتژی اسرائیل در مقابله با رژیم مطلقه فقهاتی ایران با استراتژی امپریالیسم آمریکا متفاوت می‌باشد. اسرائیل معتقد است که توسط حمله نظامی موضعی مانند عراق و سوریه می‌تواند قدرت اتمی ایران را نابود کند، مشروط بر اینکه ایران توسط موشک‌های دوربرد حزب الله لبنان، مراکز اتمی اسرائیل را نزند، چراکه در آن صورت فاجعه اتمی در منطقه حاصل می‌شود. اما استراتژی آمریکا در برخورد با رژیم ایران بر پایه مدلیته استراتژی حمله به لیبی و سوریه می‌باشد که مطابق آن از یک طرف می‌کوشد تا با وجود آوردن یک آلترناتیو رژیم در داخل، که برای آمریکا قابل اعتماد باشد، به جای استراتژی حمله مستقیم نظامی اشغالگرانه مانند افغانستان و عراق توسط شارژ کردن آلترناتیو داخلی عمل کند، مانند لیبی و سوریه. از طرف دیگر جهت فراهم کردن شرایط اخذ مجوز تحریم هوایی و منطقه ممنوعه پرواز سعی می‌کند شرایط بین‌المللی توسط محکومیت تلاش اتمی و تروریستی و نقض حقوق بشر بوسیله شورای امنیت فراهم کند. که البته این امر هم اکنون با مقابله روسیه و چین به بن رسیده است و از آنجائیکه امپریالیسم آمریکا در شرایط فعلی از نظر اقتصادی و سیاسی در شرایطی نیست که بتواند این موضوع را مانند لیبی، عراق، افغانستان بر چین و روسیه تحمیل بکند؛ لذا موضوع حمله نظامی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل به ایران با توجه به اختلاف مکانیزم انجام آن به صورت یک مؤلفه عمده در دستور کار امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس و اسرائیل درآمده است. البته پیش بینی می‌شود مانند حمله به عراق حتی در این رابطه بین جناح‌های امپریالیسم اروپا جبهه بندی اتفاق بیافتد، ولی به هر حال کسب مجوز شورای امنیت برای آمریکا به عنوان یک امر حیاتی می‌باشد. آنچنانکه تضمین عدم حمله موشکی حزب الله لبنان به مراکز اتمی اسرائیل برای اسرائیل حیاتی می‌باشد.

با توجه به این پارامترها است که از آنجائیکه حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل قبل از هر چیز، حمله به زیرساخت‌های اقتصادی کشور ایران می‌باشد و دموکراسی و ارداتی آمریکا یک دموکراسی سر نیزه‌ای و فرمالیته مانند عراق، افغانستان، پاکستان، لیبی و... می‌باشد؛ لذا تکیه تاکتیکی یا استراتژیکی کردن نیروهای داخلی به اینگونه دستگیره‌ها یک تکیه ضد مردمی و ضد خلقی می‌باشد، چراکه هرگونه تغییر و تحولی در جامعه ایران باید بدست مردم ایران و با آگاهی و سازماندهی و برنامه خودشان انجام بگیرد و هیچ نیرویی حق ندارد به نیابت از مردم ایران در این کشور دست به تغییر بزند و از آنجائیکه تاریخ جنبش دموکراسی خواهانه مردم ایران نشان داده است که عمده‌ترین دشمن جنبش دموکراتیک مردم ایران امپریالیسم آمریکا می‌باشد (که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه سردار آزادی و دموکراسی و ملی ایران دکتر مصدق، مثنی است که نمونه خروار می‌باشد). بنابراین:

دموکراسی آمریکائی برای مردم ایران یک دموکراسی و ارداتی است.

دموکراسی آمریکائی برای مردم ایران یک دموکراسی سر نیزه‌ای است.

دموکراسی آمریکائی برای مردم ایران یک دموکراسی ویرانگر است. ●

والسلام

۶ - چرا قذافی قبل از فرار از طرابلس به سرت، طرابلس را به گروه بلج یا مجاهدین اسلام واگذار کرد؟

۷ - چرا اولین درخواست امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا پس از سقوط قذافی انتقال افریکوم یا ستاد رهبری نظامی آمریکا در آفریقا (که هیچ کشور آفریقایی حاضر به انتقال آن به کشور خود نیست و این ستاد هم اکنون در کشور آلمان می‌باشد) به کشور لیبی است؟

۸ - چرا اولین کارتل‌های نفتی که حتی قبل از سقوط کامل حکومت قذافی وارد کشور لیبی شدند (مانند کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ایران) کنسرسیوم بریتش پترولیوم انگلیس و توتال فرانسه و انی ایتالیا بود؟

۹ - چرا امروز رهبری شورای انتقالی لیبی در دست ارتجاعیون بومی مخالف قذافی است (که در این شورا اکثریت کمی دارند)؟

۱۰ - چرا جشن پایان نبرد به جای اینکه در طرابلس پایتخت لیبی انجام گیرد در بنغازی برگزار شد و در آن مراسم مصطفی عبدالجلیل علاوه بر پناه گرفتن (مانند روحانیت ایران در بعد از پیروزی ۲۲ بهمن ۵۷) در پناهگاه شریعت اسلام به عنوان فلسفه سیاسی در آن مراسم اقدام به آن اعمال پوزیتیویستی کرد؟

۱۱ - آیا خشم جهان سرمایه‌داری از قذافی به خاطر ماهیت ضد دموکراتیک قذافی بود یا ماهیت ضد امپریالیستی‌اش در سالهای ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۳؟

۱۲ - چرا با اینکه قذافی از سال ۲۰۰۳ سیاست درهای باز اقتصادی برای امپریالیسم جهانی اعمال کرد و از گذشته ضد امپریالیستی خود توبه نمود، امپریالیسم جهانی اگرچه مشغول غارت نفت لیبی شد و ترافیک آمد و رفت سیاستمداران امپریالیستی به دربار قذافی گرم شد، در آخر به قذافی اعتماد نکردند و خود امپریالیسم غرب زمینه سرنگونی و قتل فجیع او را فراهم کرد؟

۱۳ - آیا بدون دخالت مخفی و عریان امپریالیسم جهانی، امکان آنتاگونیست شدن و سرنگونی قهرآمیز حکومت قذافی همراه با نابودی کل زیرساخت اقتصادی لیبی بود؟

۱۴ - چرا امپریالیسم جهانی همین نسخه تحولات لیبی را (که امروز مردم ایران را دعوت به انجام آن می‌کند) برای حکومت بن علی و آل خلیفه و عربستان و قطر و... نمی‌پیچید و دنبال آن است که این پروژه را در سوریه و ایران پیاده کند؟

۱۵ - آیا مردم لیبی در این شرایط در جاده دموکراسی (بخوان لیبیرال سرمایه‌داری عبدالکریم سروش) تحمیلی آمریکایی افغانستانی - عراقی قرار گرفته‌اند یا در جاده مردم تونس؟

۳ - قذافی که بود؟

معمّر القذافی افسر جوانی که در سال ۱۹۶۹ با کودتای نظامی، ملک ادریس پادشاه وابسته به غرب را در لیبی سرنگون کرد و مدت ۴۲ سال بر کشور لیبی حکومت کرد در این مدت ۴۲ سال حکومتش بر کشور لیبی دارای مشخصات ذیل بود:

الف - اگرچه در طول ۴۲ سال حکومتش تنها خصلت پایدارش دسپاتیزم سیاسی و خصلت تمامیت خواهی و حکومت توتالی‌تر او بود، به طوری که نه تنها در مدت ۴۲ سال بدون حتی یک قانون اساسی صوری (مانند رژیم مطلقه فقهانی ایران) با اراده شخصی و فردی خود حکومت غیرقانونی و غیردموکراتیک می‌کرد، مهم‌تر از همه این‌ها در طول این ۴۲ سال حتی اجازه انجام کوچک‌ترین تشکل مردمی هم به مردم لیبی نمی‌داد.

ب - از آنجائیکه شرایط سیاسی جنبش‌های جهانی و مبارزه خلق‌های

منطقه عربی، از بعد از جنگ بین‌الملل دوم و به خصوص شکست اعراب در جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ ماهیت ضد صهیونیستی و ضد امپریالیستی و گرایش به سوسیالیسم جهانی داشت، لذا قذافی با همین دیسکورس ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی همراه با گرایش‌ات سوسیالیستی در شکل دولتی و خرده بورژوازی آن، کار خود را آغاز کرد و با جایگزین کردن کتاب سبز خود به جای قانون اساسی، کوشید که به این گرایش‌ات سیاسی و اقتصادی خود رنگ لعاب تئوری ببخشد، البته توجه به اسلام شریعت به عنوان مهمل اجتماعی امری بود که قذافی همیشه خود را مقید به انجام آن می‌دانست.

ج - در راستای گرایش‌ات سوسیالیستی خرده بورژوازی نیم بند کتاب سبز قذافی کارهایی که در مدت ۴۲ سال برای مردم لیبی کرد عبارتند از:

۱ - ملی کردن صنعت نفت لیبی که در دوران ملک ادریس کاملاً وابسته به امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا بود.

۲ - مبارزه با بیسوادی در جامعه قبیله زده لیبی که قبل از قذافی ۸۰٪ بیسواد داشت، اما در زمان سرنگونی قذافی این آمار کاملاً عکس شده بود یعنی ۸۰٪ مردم لیبی هم اکنون با سواد می‌باشند.

۳ - آموزش و پرورش رایگان.

۴ - توسعه بیمه‌های اجتماعی.

۵ - ایجاد مسکن ارزان برای مردم.

۶ - تعطیل کردن پایگاه‌های نظامی ناتو در لیبی.

۷ - گسترش بهداشت عمومی.

۸ - برخورد آنتاگونیستی با امپریالیسم غرب تا سرحد عملیات تروریستی لاکربی.

۹ - حمایت از جنبش فلسطین.

۱۰ - تلاش جهت کسب رهبری و هژمونی کشورهای اتحادیه آفریقایی و اتحادیه عرب و اتحادیه مدیترانه.

۱۱ - از سال ۲۰۰۳ به موازات تحولات عراق و سقوط صدام حسین و حزب بعث عراق به دست امپریالیسم جهان‌خوار غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، قذافی به مدت ۸ سال یک تغییر ۱۸۰ درجه‌ای جهت حفاظت از حکومتش در استراتژی خود ایجاد کرد که عبارت می‌باشد از:

الف - ایجاد سیاست درهای باز اقتصادی و سیاسی به نفع امپریالیسم جهانی و به ضرر و زیان مردم خودش.

ب - تحویل دستاوردهای صنعتی هسته‌ای کشورش به آمریکا.

ج - پرداخت غرامت نجومی از سرمایه‌های ملت لیبی به بازماندگان انفجار تروریستی لاکربی.

د - تکیه بر مقررات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، جهت فراهم کردن زمینه سرازیر شدن سرمایه‌های امپریالیستی.

ه - عقد قراردادهای نفتی با کشورهای امپریالیستی در راستای خدمت به جهان سرمایه داری.

بنابراین ماحصل آنچه که تا اینجا مطرح کردیم اینک:

۱ - امپریالیسم آمریکا در صدد است که از تحول اخیر لیبی یک مدلیته برای کشورهای مخالف استراتژی خاورمیانه بزرگ خود بسازد تا توسط آن شرایط جهت سرنگونی این رژیم‌ها را فراهم کند.

به سرکردگی امپریالیسم آمریکا مجبور است که این مراحل را به انجام برساند:

الف - جنبش اجتماعی این کشورها با انتقال بهار عربی به درون این کشورها باید فعال گردد.

ب - جنبش اجتماعی باید با حاکمیت خود به جای انجام پروسه مبارزه دموکراتیک وارد آنتاگونیسم بشود.

ج - به موازات سرکوب جنبش اجتماعی توسط رژیم‌های توتالیتر حاکم بر این کشورها، مجوز تحریم و پرواز ممنوع از شورای امنیت توسط امپریالیسم اخذ گردد.

د - تحت لوای حمایت و حفاظت مردم این کشورها، تمامی زیرساخت‌های اقتصادی، اداری و نظامی این کشورها باید نابود گردد.

۷ - برای امپریالیسم غرب و آمریکا استراتژی تحول مدلیته لیبی موفق‌آمیزتر از استراتژی افغانستان و عراق می‌باشد، چراکه حسن استراتژی لیبی برای امپریالیست‌ها در این است که مانند افغانستان و عراق مستقیم درگیر نمی‌شوند، تا زمینه مقاومت مردمی بر علیه آن‌ها بوجود آید، بلکه بالعکس با پوشیدن دستکش مخملی بر دستان چندی، امپریالیست می‌تواند نعل وارونه جهت تجاوز به این کشورها بزند.

۸ - در خصوص کشور ایران و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر آن، از آنجائیکه آمریکا این کشور و این رژیم را نوک پیکان مانع استراتژی تشکیل خاورمیانه بزرگ خود تشخیص می‌دهد لذا سعی می‌کند تا توسط استراتژی مدلیته لیبی زمینه سقوط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران را فراهم کند.

مواعی که امپریالیسم آمریکا در خصوص پیاده کردن مدلیته لیبی در ایران دارد عبارتند از:

الف - عدم وجود جنبش بالفعل به عنوان تکیه گاه اصلی استراتژی خود (که در این رابطه هیلاری کلینتون در مصاحبه خود با بخش فارسی بی بی سی دست به یک فراخوانی جهت اعتلای جنبش اجتماعی زد و در راستای عدم تکیه بر جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ هم با فرار به جلو گفت: «که علت عدم حمایت امپریالیسم آمریکا از جنبش خرداد ۸۸ عدم درخواست هژمونی جنبش از آمریکا بود») البته در رابطه با خلاء بالفعل جنبش اجتماعی در ایران در شرایط فعلی آمریکا بیکار ننشسته و با تاسی از جنبش بالکانیزه عراق و افغانستان می‌کوشد تا با بالکانیزه کردن ایران جنبش اقلیت‌های نژادی و قومی و مذهبی را به عنوان بستر استارت حرکت خود فعال کند.

ب - وجود فرهنگ ضد بیگانه و ضد تجاوزگر در تاریخ ایران به طوری که در طول ۲۵۰۰ سال گذشته به جز دوران اندک سلوکیه که دست نشانندگان اسکندر بودند، در هیچ زمانی ایران و مردم ایران تحت سلطه مستقیم کشورهای بیگانه نبوده‌اند حتی در زمان حمله مغول و اعراب هم ایرانیان توانستند با بومی سازی مغولان از حاکمان مغول، سلطان محمد خدابنده مسلمانان بسازند که در ۲۴ ساعت بیش از ۱۲ ساعت پای سجاد مشغول راز و نیاز با خداوند بود. بنابراین فرهنگ ایرانیان یک فرهنگ بیگانه ستیز است و به همین دلیل ایران هرگز مستعمره مستقیم استعمار واقع نشده است.

ج - حمایت روسیه و چین از رژیم مطلقه فقهاتی در رابطه با قطعنامه‌های شورای امنیت.

د - موقعیت حساس ژئوپلیتیکی ایران و وجود تنگه هرمز که روزانه ۱۵ میلیون بشکه نفت از آن روانه مغرب زمین می‌شود و بستن حتی

۲ - در خصوص کشور ایران از آنجائیکه بزرگترین مانع استراتژی خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا هلال شیعه (که شامل ایران، عراق، سوریه، لبنان و حماس می‌باشد) تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران است، لذا امپریالیسم آمریکا در صدد است تا توسط ساقط کردن دو رژیم مطلقه فقهاتی ایران و حزب بعث سوریه مانع فوق را در جهت انجام خاورمیانه بزرگ از بین ببرد (البته امپریالیسم آمریکا معتقد است که با سقوط دو رژیم فقهاتی ایران و حزب بعث سوریه رژیم شیعه مالکی در عراق و حزب الله سید حسن نصرالله لبنان و حماس نوار غزه خود به خود سقوط می‌کنند)

۳ - استراتژی امپریالیسم آمریکا در جهت سقوط رژیم مطلقه فقهاتی ایران و حزب بعث سوریه مدلیته کردن تحول اخیر لیبی می‌باشد. زیرا تحول لیبی نخستین تجربه امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود که توسط آن علاوه بر اینکه توانست جنبش بهار عربی را از دموکراتیزه ضد امپریالیستی شدن مهار کند، توانست جنبش بهار عربی را در خدمت استراتژی خاورمیانه بزرگ عربی خود درآورد و یکی از مهره‌هایی که سابقه ضد امپریالیستی داشت به فجع‌ترین شکل ممکن ساقط نماید.

۴ - جنبش بهار عرب به علت فقر تئوریک و فقر هژمونی اگرچه در مراحل اولیه‌اش با سمت گیری دموکراتیکی که داشت می‌رفت تا در مصر و تونس از کنترل امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا خارج شود، ولی در پروسه زمان، امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا توانست مهار اسب سرکش جنبش بهار عربی را به دست گیرد.

۵ - استراتژی امپریالیسم آمریکا در جهت مهار جنبش بهار عربی بر پایه یک برخورد چهار مؤلفه‌ای استوار می‌باشد:

مؤلفه اول: جلوگیری از ورود این جنبش به کشورهای ارتجاعی عرب که پیوند استراتژیک اقتصادی و نظامی با آمریکا دارند. مثل: عربستان سعودی، کویت، قطر و... توسط سیاست فرار از جلو.

مؤلفه دوم: سرکوب و منحرف کردن قهرآمیز جنبش بهار عربی در کشورهای وابسته ارتجاعی عرب. مثل: یمن، بحرین و عراق.

مؤلفه سوم: استراتژی سقوط رهبران وابسته همراه با حفظ بدنه نظام و ارتش در کشورهای وابسته‌ای که امکان سرکوب آن‌ها وجود ندارد. مثل: مصر و تونس.

مؤلفه چهارم: که از همه مهم‌تر می‌باشد تکیه بر جنبش بهار عرب در کشورهای مخالف و مانع امپریالیستی جهت سرنگون کردن این رژیم‌ها در کادر مدلیته لیبی.

دستاوردی که مؤلفه چهارم برای امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا دارد عبارتند از:

الف - سقوط حکومت‌های مخالف و مانع استراتژی خاورمیانه بزرگ.

ب - تکیه بر استراتژی تجاوز نظامی و بیابان‌های سوخته و نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی، اداری و نظامی در راستای فراهم کردن زمینه سرمایه گذاری و نجات از بحران اقتصادی امروز غرب.

ج - جایگزین کردن دولت‌های وابسته.

د - استقرار پایگاه‌های نظامی در این کشورها همراه با فراهم شدن بازار فروش سلاح‌های نظامی آن‌ها.

۶ - برای انجام تحولات بر مدل استراتژی لیبی، امپریالیسم غرب

به امروز، جوی خون در ایران زمین به راه بیاندازند، آنچنانکه نسل کشی تابستان ۶۷ در زندان‌های ایران و جنایت‌های خامنه‌ای در زندان کهریزک و اوین و گوهر دشت در سال ۸۸ و... نمونه کوچکی از این جنایت‌ها بود و در این رابطه آنچه که به عنوان یک اصل کلی در همین جا باید مطرح کنیم اینکه، هر رژیمی که تحت هر عنوانی برای جان انسان ارزشی قائل نباشد و به نام دشمن کشی یا شهادت و یا... جان انسان را بی ارزش کند، این رژیم یک رژیم ضد خلقی و توتالیتر خواهد شد. بدون هیچ شکی عدالت و دموکراسی از آنجا شروع می‌شود که انسان آنچنانکه امام علی در حق خوارج و قاتل خود کرد برای دشمن خود حقوقی قائل بشویم و گرنه احترام به حقوق طرفداران حکومت خود که کار هر شارلاتانی در تاریخ می‌باشد. برای اینکه ماهیت یک رژیم را از همان آغاز تکوین و تاسیس خود بشناسیم باید بینیم این رژیم:

اولا چقدر برای جان آدمیزاد ارزش قائل است.

در ثانی چقدر به حقوق مخالفین و دشمنان خود احترام می‌گذارد، امکان ندارد کسی که سلطنت طلبان را آنچنان بی رحمانه و بدون هیچگونه حقوقی اعدام می‌کند و کسی که خلق کرد، بلوچ، گنبدی، عرب، ترک طرفدار شریعمنداری و... به آن شکل قتل عام می‌کند و دانشگاه‌های ایران زیر نظر عبدالکریم سروش تئوریسین خشونت در بهار سال ۵۹ به آن شکل به صلیب می‌کشاند و در سال ۶۰ و ۶۱ آنچنان بی رحمانه اپوزیسیون سیاسی را قتل و عام می‌کند که حتی زنان حامله را با جنین درون شکم‌شان اعدام می‌شوند و مهیب‌ترین زندان‌های تاریخ بشر در دهه شصت در شهر و روستاهای ایران بر پا می‌کند و به نام قصاص و فقه و انتقام و حفظ حکومت جوی خون به راه می‌اندازد و حتی افرادی مانند محمدی گیلانی فرزندان خود را به مسلخ مرگ می‌برد و در تابستان ۶۷ فتوای قتل عام زندانیان سیاسی حکم دار و حکم کشیده را می‌دهد و در ۲۹ خرداد ۸۸ در نماز جمعه تهران فرمان مرگ صادر می‌کنند و در ۳۰ خرداد ۸۸ در خیابان‌های تهران جوی خون به راه می‌اندازند و در عاشورای ۸۸ کربلای خلق ایران به راه می‌اندازند و... ذره‌ای برای عدالت و آزادی و دموکراسی و حقوق انسان قائل نباشند. اولین موضوع کرامت انسان جان انسان است و هر رژیمی و یا هر فردی که دم از آزادی و عدالت و دموکراسی و حقوق بشر و... می‌زند باید بینیم برای جان انسان و جان دشمن خود چقدر حقوق و ارزش قائل است. ●

والسلام

یک روز آن باعث بحران جهانی و افزایش قیمت نفت تا سقف بیشتر از ۲۰۰٪ می‌گردد که خود این امر تیر خلاصی به بحران اقتصاد جهانی می‌باشد.

۵ - عدم وجود آلترناتیو وابسته پی گیر و با دوام در بین جنبش اپوزیسیون ایران (قابل توجه است که گرچه در بین نیروهای اپوزیسیون ایران نیروهای مثل مجاهدین خلق و سلطنت طلبان و... حاضرند قدرت و حکومت را از دست آمریکا بگیرند و با آمریکا وارد معامله بشوند، ولی از آنجائیکه اولاً مجاهدین به علت سابقه ضد امپریالیستی شان نمی‌توانند تکیه گاه مطمئن درازمدتی برای آمریکا باشند و در خصوص سلطنت طلبان هم از آنجائیکه در شرایط فعلی این‌ها در جامعه امروز ایران دارای پایگاه اجتماعی نمی‌باشند، لذا تکیه بر آن‌ها هم برای آمریکا نمی‌تواند مثمر ثمر باشد).

۸ - در خصوص کشور لیبی و تحول اخیرش که منجر به سقوط حکومت قذافی گردید، باید این تحول مانند یک منشور از زوایای مختلفی به آن نگریسته شود و هرگز یک بُعدی از زاویه مردم لیبی یا از زاویه ماهیت توتالیتر قذافی و... نباید تحول اخیر لیبی را نقد و تفسیر سیاسی کرد، چراکه گمراه کننده خواهد بود. یکی از زوایایی که باید به عنوان علت این تحول به آن توجه بشود موضوع تجاوز نظامی امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا است، چراکه گرچه مردم لیبی بودند که قیام کردند، ولی به علت فقر تئوریک جنبش آن‌ها و عدم هژمونی و رهبری ارگانیک این جنبش و عدم سازماندهی و تشکیلات جنبش هدایتگر و برنامه ریز و تئوری پرداز این تحول، امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌باشد که این امر باعث شده تا:

الف - طی ۸۰۰۰ حمله هوایی و پرتاب بیش از ۵۰۰۰۰ موشک و بمب تحت لوای حمایت از مردم علاوه بر اینکه تمامی زیرساخت‌های اقتصادی، اداری و نظامی لیبی را نابود کند و بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر از مردم لیبی را قتل عام بکنند و صدها هزار نفر از مردم لیبی را زخمی و آواره بکنند.

ب - هنوز سقوط حکومت قذافی پایان نیافته بود که مانند گرگ‌های از شکار برگشته، کنسرسیوم نفتی کشورهای امپریالیستی جهت غارت سرمایه‌های نفتی لیبی در عرصه سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی از توتال فرانسوی گرفته تا بریتیش پترلیوم انگلیس تا ایتالیا و... رهبران سیاسی و تکنوکرات‌های نظامی، کریدور هوایی لیبی را دچار ترافیک سنگینی کردند.

ج - کشتن بدون محاکمه و ابهام آمیز و فجیع قذافی و نمایش اهانت آمیز بدن لخت او - که آنچنان چشاندش آور بود که نه تنها از طرف مردم لیبی بایکوت گردید بلکه شورای انتقالی را هم به وحشت انداخت - بطوریکه فوراً تصمیم گرفتند برای اینکه قبر قذافی مانند قبر صدام زیارتگاه ملت لیبی نشود او را در یک نقطه کور صحرای لیبی دفن کنند، همچنین شکافتن قبر مادر قذافی و آتش زدن استخوان‌های او همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد.

د - کشتار ۳۳ نفر از نیروهای هوادار قذافی با دسته بسته از پشت و چشمان بسته و بدون هر گونه دادگاهی در فردای سقوط طرابلس و سرت و... که انسان را به یاد اعدام‌های شب ۲۳ بهمن ۵۷ رحیمی و خسرو داد و... بر پشت بام مدرسه رفاه که به دستور خمینی بدون هر گونه محاکمه و قدرت دفاعی با دستان از پشت بسته و چشمان بسته انجام گرفت می‌اندازد، که گرچه عده‌ای فاشیست حاکم بر این مملکت را وادار به، به به گفتن و چه چه زدن کرد ولی آن جنایت‌های ضد انسانی سر آغازی شد تا از فردای آن تاریخ مانند آتشی بر خرمن آزادی این خلق بیافتد و از فردای آن روز تا

وب سایت:

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳